

ابوالقاسم‌های توس

درباره عشق دکتر ابوالقاسم بختیار و خانواده غیرایرانی‌اش به سراینده شاهنامه



ابوالقاسم بختیار نخستین پزشک ایرانی است که دکتری خود را از آمریکا دریافت کرده است

حسین بیات|صبح امروز و در آستانه روز ملی فردوسی از دو کتاب درباره خاندان بختیار عنوان «سفر حماسی از پروجن تا توس» مربوط است به دکتر ابوالقاسم بختیار نخستین پزشک ایرانی دانش‌آموخته از آمریکا و بنیان‌گذار نخستین مدرسه پرستاری نوین ایران و دیگری با عنوان «پرستاری از ایداهو تا توس» مربوط است به هلن جفریز بختیار، همسر دکتر بختیار. دو چهره‌ای که به دلیل عشق و ارادتی که به یکدیگر و حکیم ابوالقاسم فردوسی داشته‌اند در آرامستان روستای توس به خاک سپرده می شوند.
در نوشتار پیش‌روز گزارش‌ها و نوشتارهای نویسندگان ارجمند شهرارامحله منطقه ۱۲، خانم شیما سیدی و آقای رضا ریاحی استفاده شده است.

ایرانیانی باشد که در آن دوران با یک تبعه خارجی ازدواج می‌کند. بختیار پس از ازدواج، مدتی در خود را از آمریکا د طبابت کرد. اما سال ۱۳۰۹ خورشیدی همراه همسرش به ایران بازگشت تا دین خود را به سرزمینش ادا کند.

ابوالقاسم بختیار نخستین پزشک متخصص جراح ایرانی و اولین پزشک ایرانی است که دکتری خود را از آمریکا دریافت کرد. او همچنین بنیانگذار دانشکده پزشکی دانشگاه تهران و از استادان این دانشگاه بود. در واقع او ابتدا بیمارستانی خصوصی دایر کرده، به جراحی بیماران پرداخت و سه سال بعد نیز همراه تعدادی از همکارانش دانشکده پزشکی تهران را بنیان گذاشت و به معاونت آن برگزیده شد.
بختیار در سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۵ خورشیدی هم به تدریس دروس زنان و زایمان و جراحی‌های کوچک به دانشجویان پزشکی تهران پرداخت

فرزندان وی به ۱۷ نفر برسند. دکتر بختیار در سال ۱۳۴۱ و در ۹۰ سالگی به تهران برگشت و در ۱۹ دی ۱۳۴۹ درگذشت اما هرگز دست از تلاش و ممارست برای اعتلای علم طب برنداشت.

ابوالقاسم بختیار در همه این دوران، چه آن زمان که در کوه‌های زاگرس دوره‌گردی می‌کرد و چه زمانی که در دانشگاه‌های ینگه‌دینا درس می‌خواند حتی زمانی که در تالار تشریح دانشکده علوم پزشکی تهران اجساد را بررسی می‌کرد یا آن زمانی که به بیماری‌های مختلف کارکنان ایرانی و انگلیسی شرکت نفت می‌رسید. تنها یک تفریح روزانه داشت و آن شاهنامه خوانی بود.

درست به دلیل همین عشق ویژه به حکیم ابوالقاسم فردوسی بود که دکتر ابوالقاسم بختیار به فرزندانش وصیت کرد. او را در جوار حکیم سخن دفن کنند تا از فردوسی و شاهنامه دور نشود و آنان هم چنین کردند. اما چون آن زمان هرگونه دفنی در محیط آرامگاه ممنوع بود، به ناچار ابوالقاسم خان بختیار در نزدیک‌ترین قبرستان عمومی به خداوندگار سخن یعنی قبرستان روستای توس مدفون شد.

- عشق هلن به ابوالقاسم

«هلن جفریز، که سال ۱۳۰۵ خورشیدی یعنی در ۲۲ سالگی با ابوالقاسم بختیار که ۳۰ سال از او بزرگ‌تر بود، ازدواج کرده و نام‌فایل‌ او را پسوند فامیل خود قرار داده بود. تا آخر عمر این نام را با خود نگه داشت. این در حالی بود که وی حدود ۲۰ سال بعد از ازدواج با دکتر بختیار و اندکی پس از پایان جنگ دوم جهانی به دلیل شرایط خاص پیش آمده برای حضور آمریکایی‌ها در ایران از یک سو و عدم امکان خروج پزشکان ایرانی از کشور از دیگر سو، ناچار به جدایی از همسرش شد و با فرزندانش به وطنش برگشت.

البته اقامت هلن جفریز بختیار در کشور زادگاهش زیاد طول نکشید و او که دوران بودن با دکتر بختیار و زندگی در بین زاگرس نشینان را شیرین‌ترین دوران عمر خود می‌دانست، سال ۱۳۳۰ خورشیدی به عنوان یکی از اعضای گروه بهداشتی اجراکننده اصل ۴ ترومن در ایران به کوه‌های غرب ایران بازگشت.

هلن در این دوره تا آن حد با مردم ایل بختیاری یکی شد و در رفع مشکلات درمانی و بهداشتی آنان کوشید که ابتدا مردم محلی و سپس مسئولان کشوری نام یکی از کوه‌های زیبای آن خطه را به نام هلن تغییر دادند. کوه و جنگلی که بعدها و در سال ۲۰۰۷ میلادی به عنوان منطقه حفاظت شده ثبت جهانی شد تا برای همیشه یاد هلن در نزد اهالی ایل بختیاری به نیکی باقی بماند.
او در طول دوران حضور خود در ایران اقدامات مثبت مهم دیگری هم انجام داد که بی شک مهم‌ترین آن‌ها تأسیس نخستین مدرسه پرستاری ایران و تربیت تعداد زیادی پرستار بود. هلن جفریز بختیار سرانجام سال ۱۳۵۲ خورشیدی در تهران درگذشت و بنا بر وصیتش در کنار شوهر سابقش یعنی ابوالقاسم بختیار در توس دفن شد تا نشان دهد تا آخر عمر عاشق ابوالقاسم خان بوده است.



ابوالقاسم بختیار در آیین گشایش تالار تشریح این سینادانشکده پزشکی. اولین ساختمان دانشگاه تهران

آرزوی ناب‌آورده کوچک‌ترین فرزند ابوالقاسم و هلن

من راهم در توس به خاک بسپارید



دکتر لاله بختیار بر سر مزار پدر و مادرش سال ۱۳۹۷ مقبره خانوادگی بختیارها نزدیک آرامگاه فردوسی در بخش مرتفع‌تر قبرستان بهشت توس. اینجا جوارقبر در یک فضای سنگ‌نگاری شده قرار دارد که با بقیه قبرها متفاوت است. این قبرها مربوط است به دکتر ابوالقاسم بختیار، همسر و فرزند او و سیروس بختیار همچنین فرزند هفت‌ماهه سیروس هم که اصلاً زنده به دنیا نیامده هم در این مقبره خانوادگی مدفون است. لاله بختیار آخرین فرزند این زوج نیز که در سن ۸۲سالگی در آمریکا دیده‌ا جهان فروبست. وصیت کرده بوده در جوار حکیم توس دفن شود اما دیگری جهان با گرونا انتقال پیکر را با مشکل روبه‌رو کرد و این خواسته هرگز عملی نشد.

«سفر حماسی از پروجن تا توس»



کتاب «دکتر ابوالقاسم بختیار، سفر حماسی از پروجن تا توس» به قلم لاله و لیلی بختیار، دختران این زوج، نگاشته شده و ترجمه آن را کریم اردلان، فرزند لاله بختیار، بر عهده داشته است. همچنین کتاب «هلن جفریز بختیار پرستاری از ایداهو تا توس» نوشته لاله بختیار و رز بختیار است که با ترجمه احمد نجابتیان منتشر شده است.

سبکی که در نگارش داستان ابوالقاسم بختیار به کار رفته بر اساس داستان سرایی سنتی ایران است. تقریباً شبیه آنچه نقل‌ها از دهی به ده دیگر یا از شهری به شهر دیگر در روایت اشعار حماسی شاعر بزرگ ایران، ابوالقاسم فردوسی به کار می‌برند. ابوالقاسم بختیار همیشه دوست داشت اشعار حماسی فردوسی در شاهنامه را بخواند. او به خاطر خوابی که پیش از مرگ دیده بود آرزو داشت که بعد از وفاتش در توس کنار مقبره فردوسی به خاک سپرده شود. ابوالقاسم خواب دیده بود که روزی خاک او با خاک فردوسی در هم خواهد آمیخت و قهرمان دیگری همچون رستم به دنیا خواهد آمد و ایران را نجات خواهد داد. هلن، ابوالقاسم را در توس، کنار مقبره فردوسی به خاک سپرد و به قدری تحت تأثیر این خواب قرار گرفته بود که قبل از مرگ وصیت کرد خودش را هم در توس کنار مزار شوهرش به خاک سپارند. در واقع هلن جفریز آمریکایی، رودابه ابوالقاسم بختیار بود که داستان او نیز در کتاب «هلن جفریز بختیار»، با عنوان «پرستاری از ایداهو تا توس» آمده است.

مری نل و شیرین، نویسندگان کتاب به علت اهمیتی که فردوسی در زندگی ابوالقاسم و هلن پیدا کرده بود، روش نگارشی نظم و نثر را در نوشتن این کتاب انتخاب کردند. مترجم معاصر، دیک دیویس که شاهنامه فردوسی را ترجمه کرده، توضیح می‌دهد که ایرانی‌ها این سبک شفاهی خواندن شاهنامه را دوست دارند. این ترتیب، در نهایت کشش و غنای اپرایی دارد و بخش شعری آن همچون تک‌خوانی تمام طول داستان را یک‌جا قبضه می‌کند، به عبارت دیگر شاهنامه در تغیل مردم توسط هنرمندان کارآزموده که نقل نامیده می‌شدند، آن چنان مانده است که آنان نیز شاهنامه را عینا همان‌طور می‌خوانند، در ابتدا اصل داستان را به نثر می‌گویند و بعد اشعار را با تأکید و با احساس بازگو می‌کنند.

- بخش‌هایی از متن کتاب «دکتر ابوالقاسم بختیار، سفر حماسی از پروجن تا توس» تو، دکتر ابوالقاسم بختیار، وقتی حس کردی زندگی خاکی تو رو به پایان است متقاعد شدی رشته زنتیکی خود را ترک کنی. تو آخرین فرزندت -رحمت ابوالقاسم- را که در سال ۱۳۴۲به دنیا آمد و او وقت تو ۹۱ساله بودی به نام خود نام گذاری. مظهر وجودی تو رو به پایان بود. تو یک دور کامل زده بودی و سفر قهرمانانه تو رو به پایان بود. تو در دوره حیات خود تعمق کردی و دریافتی که ابوالقاسم فردوسی محرک تو در زندگی بوده است. تو آرزو داشتی نزدیک مقبره او در توس به خاک سپرده شوی. با این رؤیا که روزی خاک تو با خاک فردوسی در هم آمیزد و رستمی سر برآورد و افتخاری برای ایران باشد. سرنوشت همچنان در خدمت تو بود. بهجت مشیری، یکی از بیماران قدیمی تو که خانواده شوهرش مالک دهکده توس بودند چنین جایی را در اختیار تو گذارد.
- اکنون تو در توس هستی. هلن، محبوبیت که می‌خواست در رؤیای زندگی بعدی تو نیز شریک باشد در کنار تو آرمیده است. پسر تو سیروس که دو سال پس از تو و هلن درگذشت نیز آنجاست.

- در بهار سال ۱۳۰۵، ابوالقاسم مشغول نوشتن تقاضانامه برای پست انترنی بود. قبلاً دکتر ویزکاتن، رئیس دانشکده پزشکی دانشگاه سیراکیوز که از قابلیت ابوالقاسم آگاه بود، در مورد او به رئیس دانشکده پزشکی جان هایکینز و آقای چارلز ای نمک در نیویورک نوشت: «آقای بختیار اهل ایران است، انگلیسی خوب حرف می‌زند، مردی استثنایی است و کار او در این دانشکده رضایت‌بخش بوده است. او تصمیم دارد پس از پایان دوره پزشکی به ایران برود و به‌کار طبابت بپردازد.»

- به دل‌گفت رستم که هرگز نهنگ / ندیدم که آید بدین سان بجنگ مرا خوار شد جنگ دیو سفید / ز مردی شد امروز دل ناامید ز دست یکی ناسپرده جهان / نه‌گردی به نام‌آوری از مهان
- بله، در بهار سال ۱۳۰۵ این پسر بروجنی از دانشکده پزشکی دانش‌آموخته شد. کارت دعوت مراسم جشن دانش‌آموختگی چنین بود: «هیئت‌رئیس‌ه دانشکده پزشکی دانشگاه سیراکیوز، بدین‌وسیله مراسم فارغ‌التحصیلی کلاس ۱۳۰۵ را در روز دوشنبه چهاردهم ماه ژوئن، ۲۳ خرداد در سالن ورزشی آرک بولد اعلام می‌دارند.» ابوالقاسم به یاد پدرش حاجی حسن افتاد که کاش او زنده بود و در این لحظات خوش در کنار هم می‌یوندد. به یاد این شعر فردوسی افتاد:

دو چشمم اگر زنده دیدی پدر / که دیدم ترا شاد و روشن روان هنرمند و بینا دل و پهلوان / همانا نگشتی از این شادتر همچنان هلن ادامه می‌دهد، ولی ابوالقاسم نتوانست خود را نگاه دارد. به دوستش سلطان تلفن کرد و زد زیر گریه، «من و هلن ازدواج کردیم.» سلطان گفت، چرا گریه می‌کنی؟ ابوالقاسم جواب داد: «برای اینکه خیلی خوشحالم.» به بیمارستان برگشتیم. تصمیم گرفتیم با هم نرویم و همین کار را کردیم. در اتاقم بودم که ابوالقاسم تلفن کرد و گفت بیا پایین برای اینکه همه تبریک می‌گویند. خیزنگاری به بیمارستان تلفن کرده و خبر داده بود. در این وقت سرپرستار تلفن کرد و مرا به دفترش خواند. رفتم پیش او به من گفت می‌دانی چه کار کرده‌ای؟ زندگی‌ات را تباه کرده‌ای. زن‌های ایران هیچ حق قانونی ندارند. به علاوه تو شغلت را هم از دست دادی چون ما پرستار شوهردار استخدام نمی‌کنیم، فوراً اتاقت را خالی کن. به او گفتم اشکالی ندارد. اتاقتی در ساختمان نزدیک دانشگاه کلمبیا که مخصوص دانشجویان بود گرفتم. همچنان در دانشگاه ماندم و با پولی که ابوالقاسم به من می‌داد و خانواده‌ام برایم می‌فرستادند زندگی می‌کردم.

در روزنامه محلی مقاله‌ای درباره ازدواج ما نوشتند. ترسیدم خبر به لس آنجلس برود. پس نامه‌ای شبانه برای مادرم فرستادم. مادرم به خواهرم مری تلفن کرد و به او خبر را داد و پای تلفن غش کرد.

من شب‌ها ابوالقاسم را در بیمارستان می‌دیدم. ابوالقاسم یک دوچین تخم‌مرغ می‌خرد و نیمرو می‌کرد و با نان برشته و شیر می‌خوردیم. خواهر و مادرم به من تلگراف زدند و گفتند که اگر از ازدواج راضی نیستم، برایم پول می‌فرستند که به کالیفرنیا برگردم. منظور پدر و مادر هلن این بود: پرستندگان را شگفت آمدن / که بد کاری آید ز دخت ردان همه پاسخش را بیاراستند / چواهرمن از جای برخاستند که ای افسر بانوان جهان / سرافرازتر دختران مهان ستوده ز هندوستان تا به چین / میان شبستان چو روشن نگین به بالای تو، در چمن سرو نیست / چورخسار تو، تابش پُرو نیست نگار رخ تو به قانوج و مای / فرستند و نزدیک خاور خدای ترا خود به دیده درون شرم نیست؟ / پدر را به نزد تو آرزم نیست؟ که آن را که اندازه‌از بر پدر / تو خواهی که او را بگیري به بر؟ که پرورده‌ی مرغ باشد به کوه / نشانی شده در میان گروه کس از مادران پیر هرگز نژاد / وزان کس که زاید، نباشد نژاد چنین سرخ دو بسد و مشگ موی / شگفتی بود گر بود پیر جوی جهانی سراسر پیر از مهر توست / به ایوان‌ها صورت چهر توست ترا با چنین روی و بالای و موی / ز چرخ چهارم خور آیدت شوی